

تاریخ تولد داستان کوتاه

..... علی میر عطائی

تولد داستان کوتاه در کشور ما، بصورت نا نوشته، قرن ها سابقه دارد. جایش در خاطره ها و نشرش بیان قصه های سینه به سینه بوده است. و به سال ها پیش از هزار و یک شب بر می گردد. ما کشوری ریشه داریم و با وقار کامل ایستاده در قلب تاریخ بشریت هستیم. ولی متأسفانه هر طوفانی که قصد عبور داشته، این سر زمین را مسیر قرار داده است، حتا گذر دولت مداران بی لیاقت، بی اراده، بی تجربه، خود خواه، و خود فروخته. چنانکه می بینیم و می دانیم هر تکه از مستندات هویت و قدمت بودنمان در یک گوشه دنیا است. همچنان که اموال بی کسان. و به راستی چه دینی این سینه های لبریز از محبت و عرق بر سر تک تک ما دارند. چه اگر امانت داری و رمز و راز بانی آنها نبوده، در بسیاری ازداشته هایمان یتیم بودیم از جمله صلابت داستان کوتاه را.

علاوه بر نقل سینه به سینه قصه ها، که بتدریج، در آثار منظوم ما راه یافته است و نمونه های بسیاری از آن را می توان در آثار کلاسیک یافت، که از شهرتی بسیار نیز برخوردار هستند. یک نمونه از آن داستان شیرین و خواندنی:

« شیخ صنعان و دختر ترسا »

است، که داستانی از عشق و فرجام آن است. و به دنبال آن، از قرن ها پیش داستان کوتاه به کتابت نیز راه یافته است. و طبیعی است، که در این مسیر به انواع پیرایش و آرایش دست یافته و سیقل یافته است، و به زبان نوشتاری زمان نزدیک شده است.

به هیچ وجه درست نیست که تصور شود، داستان کوتاه ما، وام دار غرب است. مراداتِ فرم و تکنیک بوده است، « که طبیعی است » ولی کپی و تقلید هرگز. نگاه کنیم به داستانی کوتاه با قدمتی بیش از ششصد سال. به زمانی قبل از پیدایش پاره ای از کشورها.

این داستان یا « حکایت »، از کلیات عبید زاکانی است.

(یکی از بزرگان عصر، با غلام خود گفت:

از مال خود، پاره ای گوشت بستان و از آن طعامی بساز تا بخورم، و تو را آزاد کنم. غلام شاد شد. بریانی ساخت و پیش او آورد. خواجه بخورد، و گوشت به غلام سپرد. دیگر روز گفت:

بدان گوشت نخود آبی مزعفر « زعفرانی » بساز تا بخورم، و تو را آزاد کنم. غلام فرمان برد و ساخت و پیش آورد. خواجه زهر مار کرد، و گوشت به غلام سپرد.

روز دیگر، گوشت مضمحل شده بود، و از کار افتاده. گفت:

این گوشت بفروش و پاره ای روغن بستان و از آن طعامی بساز تا بخورم، و تو را آزاد کنم. غلام گفت:

ای خواجه! حسبته الله، « برای رضای خدا »، بگذار تا من، به گردن خود همچنان غلام تو باشم،

اگر هر آینه خیری در خاطر مبارک می گذرد، به نیت خدا، این گوشت پاره را آزاد کن. الحق
بزرگ و صاحب حزم، کسی را توان گفت، که احتیاط معاش بدین نوع تقدیم رساند. لاجرم تا در
این دنیا باشد عزیز، ال وجود و محتاج الیه، زید « با نیاز زندگی کند ». و در آخرت علو درجاتش،
از شرح حد و وصف مستثناست.)
همیشه هم، مرغ همسایه غاز نیست.
